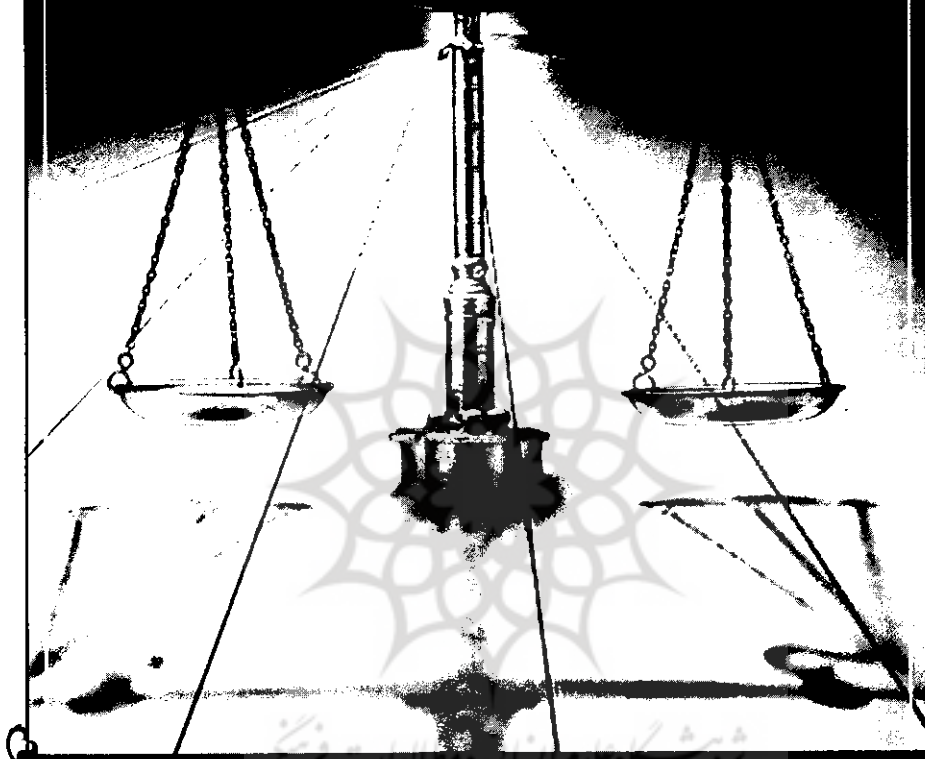


بررسی تقابل بین ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری و ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی



عیسی دانشپور بخشایشی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تبریز

مکیده

■ اعطای صلاحیت رسیدگی مضاعف برای موضوع و آمد در هر سیستمی نه تنها نشان از ضعف آن سیستم است بلکه مویببات تشکیک و تعارض آن ها را نیز فراهم خواهد آورد. ممکن است در تعقیب و مجازات ممتنعین از اجرای امکان دیوان عدالت اداری بین ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری^(۱) و ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی^(۲) تقابل به وجود آید که در این مقال وجوه اختلاف و اشتراک این دو ماده را بر شمرده ایم و علی رغم وجود برخی وجوه اشتراک عواملی چون قواعد آمده مربوط به صلاحیت ذاتی و ماگمیت قانون فاص در مقابل قانون عام و امتناع از اعطای صلاحیت رسیدگی مضاعف در موضوع و آمد برای مراجع و اهتزاز از صدور مکتومیت های مضاعف عواملی هستند که ایجاب می نماید، امتناع و استتکاف از اجرای امکان دیوان عدالت اداری را در صلاحیت ذاتی و فاص دیوان عدالت اداری بدانیم و مگم عام ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی را به این مورد تصمیم ندهیم. هم چنان که از نظر قواعد حقوقی و رعایت انصاف و عدالت قضایی ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری به لحاظ اعطای صلاحیت رسیدگی به رئیس کل دیوان - که یک مقام اداری محسوب می شود - و نیز عدم پیش بینی امکان تجدید نظر فواهی، قابل ایراد می باشد. ■

■ موضوع صلاحیت، یکی از موضوعات مهم در قوانین آیین دادرسی محسوب می‌گردد؛ تا جایی که آن را در مواد آغازین قانون و در بخش یا فصل مستقلی می‌گنجانند و مراجع باید قبل از ورود به ماهیت به صلاحیت و یا عدم صلاحیت فویش توجه کافی داشته باشند. یکی از موضوعاتی که اتمتال تقابل و متی تعارض آرا را در پی دارد ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری به عنوان یک قانون خاص و ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی به عنوان یک قانون عام است. در تقابل صلاحیت ها معمولاً هر یک از قوانین راه مل و مرجعی را برای مل اختلاف پیش بینی می نمایند ولی اگر قانونی در موضوع و آمد به دو مرجع صلاحیت رسیدگی اعطا نماید دلیل بر ضعف قانون و قانون گذار است؛ چرا که صلاحیت مراجع مختلف برای موضوع و آمد نه تنها ممکن است که تقابل آرا و تصمیمات و متی تعارض آن ها را فراهم سازد بلکه ممکن است مراجع را نیز رودرروی یکدیگر قرار دهد. تقریر ماضر بمثی است مچمل در فصوص تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به اتهام ممتنعین و مستتکفین از اجرای امکام دیوان عدالت اداری و سعی بر این دارد که تقابل بین این دو ماده را رفع نماید. قبل از بررسی موضوع تقابل به نکات اختلاف و اشتراک این دو ماده می پردازیم سپس در فصوص تقابل این دو ماده و طریق رفع و مل آن بمث فوایم نمود. ■



وضعیت ثبتي و با استناد به سایر دلایل و مدارک اداره خواننده را محکوم می نماید. به هنگام اجرای حکم به دلیل این که سند رسمی به نام اداره خواننده نمی باشد امکان اجرای حکم قضایی توسط مقام اداری ممکن و متصور نمی باشد. در این مورد امتناع و یا عدم اجرای حکم ناشی از سوء استفاده از مقام نیست بلکه ناشی از دلیل موجه می باشد یا در موردی که مقام اداری به استناد دستور کتبی مقام مافوق خویش از اجرای قانون و اوامر دولتی و قضایی ممانعت می نماید یا در مواردی که موضوع و مفاد قانون و یا حکم دولتی و قضایی اصولاً قابلیت اجرایی در واحد دولتی را ندارد؛ در این گونه موارد امتناع و عدم اقدام را نباید جرم محسوب نمود؛ چرا که در صور مذکور از طرف مقام اداری سوء استفاده ای صورت نگرفته است بلکه بر عکس مقام اداری مطابق مقررات عمل نموده است.

۳- وجه سوم اختلاف در این است که ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی اوامر کتبی دولت و اجرای قوانین مملکتی و اجرای احکام و اوامر قضایی به معنای اعم کلمه را شامل می شود؛ در حالی که ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری فقط شامل احکام دیوان عدالت اداری است. به

نمی گردد. در خصوص قید مذکور در ماده (۵۷۶) به نظر می رسد که اگر مقام اداری با استناد به دلایل قانونی و قابل قبولی قوانین و اوامر دولتی و قضایی را اجرا نکند قابل تعقیب و مجازات نمی باشد. برای تبیین بیشتر موضوع را با مثال تشریح می نمایم.

فرض کنید دادخواستی علیه اداره ای مبنی بر الزام به تنظیم سند رسمی طرح و اقامه شده است و دادگاه رسیدگی کننده بدون استعلام



■ ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی
صاحب منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری ها را مورد فطاب قرار داده است ولی ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری و اوامدهای اداری و اوامدهای دولتی اعم از وزار تخانه ها و سازمانها و مؤسسات و شرکت های دولتی و شهرداری ها و تشکیلات وابسته به آن ها و نهادهای انقلابی را مورد حکم و فطاب فویش قرار داده است. که این نوع فطاب اصولاً به دلیل عدم امکان مجازات اوامدهای دولتی و عمومی است که صمیخ به نظر نمی رسد و می بایست قانون گذار مقامات اوامدهای مذکور را مورد فطاب قرار می داد. ■

قسمت اول: وجوه اختلاف این دو ماده

۱- ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی صاحب منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری ها را مورد خطاب قرار داده است ولی ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری و اوامدهای اداری و اوامدهای دولتی اعم از وزار تخانه ها و سازمانها و مؤسسات و شرکت های دولتی و شهرداری ها و تشکیلات وابسته به آن ها و نهادهای انقلابی را مورد حکم و خطاب خویش قرار داده است. که این نوع خطاب اصولاً به دلیل عدم امکان مجازات اوامدهای دولتی و عمومی است که صحیح به نظر نمی رسد و می بایست قانون گذار مقامات اوامدهای مذکور را مورد خطاب قرار می داد. لازم به ذکر است که این تقیصه به نوعی در ماده (۴۹) قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اداری بر طرف شده است.

۲- در ماده (۵۷۶) شرط توجه اتهام، سوء استفاده از مقام قید شده است؛ به عبارت دیگر مقام اداری وقتی به عنوان متخلف و مرتکب تحت تعقیب قرار خواهد گرفت که با توسل به مقام اداری از اجرای قوانین و اوامر دولتی و قضایی جلوگیری و ممانعت به عمل آورد در حالی که چنین قیدی در ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری مشاهده



■ براساس ماده (۲۱) قانون دیوان

عدالت اداری واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه ها و شرکت های دولتی و شهرداری ها و تشکیلات و مؤسسات وابسته به آن ها و نهادهای انقلابی مکلفند احکام دیوان را اجرای نمایند و در صورت فوهداری از اجرا به انفصال از خدمات دولتی از یک سال تا پنج سال محکوم می شوند. ■

می گردد. «ایرادی که در استناد به ماده فوق می توان گرفت این است که اولاً ماده مذکور آرا شعب را شامل می شود نه رأی صادره از ناحیه رئیس کل دیوان. ثانیاً پس از نقض ماده مذکور ارجاع به شعبه هم عرض را تکلیف نموده است و حکم این ماده در مورد رئیس کل دیوان مصداق ندارد. و در استناد به ماده (۲) قانون وظایف و اختیارات قوه قضاییه با این ایراد مواجه خواهیم شد که قانون مذکور نیز رأی دادگاه را مورد نظر قرار داده است و رئیس کل دیوان، دادگاه محسوب نمی شود؛ چرا که ریاست کل دیوان یک مقام اداری محسوب می گردد. در هر صورت شاید بتوان با کمی مسامحه و خروج از بحث های مربوط به لفظ قانون و اهمیت دادن به ماهیت امر از طریق دو ماده مذکور در فوق ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری را به طریق فوق العاده قابل تجدیدنظر دانست.

قسمت دوم: وجوه اشتراک این دو ماده

۱- اولین وجه اشتراک این دو ماده در این است که هر دو ماده مربوط به قوای عمومی و قدرت حاکمه است؛ به عبارتی دیگر در هر دو ماده قانون گذار در صدد بیان تخلف و مجازات اشخاص دولتی و عمومی است و این دو ماده حاکمیتی بر امتناع افراد عادی و خصوصی در قبالی احکام قضایی و اوامر دولتی ندارد؛ چرا که ماده (۵۷۶) در فصل مربوط به تقصیرات مقامات و مأمورین

عبارتی حکم ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی در مقایسه با ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری حکمی عام و کلی تلقی می گردد.

۴- نکته چهارم اختلاف قابلیت تجدیدنظر هر یک از این دو ماده است. طبق ماده (۲۳۲) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مجازات مذکور در ماده (۵۷۶) قابل تجدیدنظر در دادگاه های تجدیدنظر می باشد ولی مجازات ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری به دلیل عدم پیش بینی قابلیت اعتراض، قطعی و غیر قابل اعتراض به نظر می رسد ولی دور از انصاف است که چنین حکمی قابل تجدیدنظر نباشد و علی القاعده باید امکان دفاع و پاسخ به متهم (مقام اداری) داده شود. بنابراین باید بعد از صدور حکم به لحاظ سنگین بودن مجازات و از بین بردن امکان خطا و اشتباه امکان تجدیدنظرخواهی برای محکوم علیه را پیش بینی نمود. در هر حال طریق عادی برای تجدیدنظر خواهی در ماده (۲۱) پیش بینی نشده است و ماده (۱۸) قانون دیوان عدالت اداری که طریق عادی تجدیدنظر محسوب می شود، شامل حکم رئیس کل دیوان نمی شود؛ چون ماده ی مذکور با صراحت کامل آرای شعب بدوی دیوان را قابل تجدیدنظر می داند. تنها طریق فوق العاده ای که می توان به آن استناد جست اعمال ماده (۲) قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه و ماده (۵۲) قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اداری است که در تاریخ ۱۳۸۴/۸/۴ به قانون آیین دادرسی دیوان الحاق گردیده است.^{۳۱} ماده قانون (۵۲) الحاقی بیان می دارد: «در موارد اعلام اشتباه بین در مورد آرا قطعی شعب دیوان عدالت اداری از سوی رئیس قوه قضاییه، پرونده به هیأت عمومی ارسال می شود و هیأت عمومی موضوع را خارج از نوبت در دستور قرار داده و پس از بررسی در صورتی که اعلام اشتباه را وارد تشخیص دهد، دادنامه را نقض و پرونده جهت رسیدگی به شعبه هم عرض دیوان ارجاع

دولتی پیش بینی شده است و منطوق صریح هر دو ماده بیانگر این است که متخلف باید از مأمورین و کارکنان واحدهای اداری دولتی و عمومی باشد.

۲- دومین وجه اشتراک در این است که از هر دو ماده، امتناع و جلوگیری از اجرای احکام دیوان عدالت اداری قابل استخراج است؛ با این توضیح که در ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری امتناع از اجرای احکام دیوان به صراحت کامل عنوان شده است ولی در ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی این موضوع با عبارت «جلوگیری از اجرای احکام و اوامر قضایی» بیان گردیده است و چون دیوان عدالت اداری یک مرجع قضایی است و از مراجع اختصاصی دادگستری به حساب می آید لذا میتوان عبارت اوامر و احکام قضایی مندرج در ماده (۵۷۶) را به احکام دیوان عدالت اداری نیز تعمیم داد.

۳- نکته سوم در وجه اشتراک این دو ماده این است که در هر دو ماده مجازات مرتکب از یک تا پنج سال انفصال از خدمات دولتی تعیین شده است و مرجع رسیدگی کننده به اتهام می تواند در صورت اثبات و احراز، مرتکب را با تشخیص و اختیار خویش به یک الی پنج سال انفصال از خدمات دولتی محکوم نماید.

حال پس از بیان وجوه اشتراک و اختلاف این دو ماده می خواهیم ببینیم آیا این دو ماده در تعارض و تقابل یا یکدیگر یا خیر و آیا می توان با استناد به هر دو ماده مرتکب را تحت تعقیب قرار داد یا این که باید به یکی از این دو ماده عمل نمود.

در واقع باید به این پرسش پاسخ داد که در صورت امتناع و جلوگیری از اجرای احکام دیوان عدالت اداری آیا هر دو ماده قابل اعمال و استناد است یا این که فقط یکی از آن ها؟ در مورد اجرای احکام و اوامر سایر مراجع قضایی و نیز اجرای قوانین و اوامر دولتی مسلم است که فقط ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی حاکم است و

ماده (۲۱) را نمی‌توان به موارد مذکور بسط و تعمیم داد ولی در مورد امتناع از اجرای احکام دیوان عدالت اداری اعمال و استناد به هر دو ماده و یا یکی از آن‌ها جای تأمل و بحث دارد. حال عین نظریه یکی از حقوق دانان را که معتقد هستند می‌توان به هر دو ماده استناد جست و در مورد امتناع از اجرای احکام دیوان به هر دو مرجع (دادگاه عمومی و رئیس کل دیوان) اعلام شکایت کرد، ذیلاً بیان می‌نماییم: «محکوم له می‌تواند در راه در پیش گیرد»:

۱- براساس ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و تشکیلات و مؤسسات وابسته به آن‌ها و نهادهای انقلابی مکلفند احکام دیوان را اجرای نمایند و در صورت خودداری از اجرا به انفسال از خدمات دولتی از یک سال تا پنج سال محکوم می‌شوند. بنابراین شاکی می‌تواند به شعبه‌ی صادرکننده‌ی رأی مراجعه و مراتب عدم اجرای رأی از طرف بالاترین واحد دولتی را که از اجرای آن خودداری می‌کند، به شعبه صادرکننده رأی اعلام نموده و انفسال وی را بر طبق ماده (۲۰) قانون دیوان و اجرای رأی دیوان را تقاضا نماید.

۲- براساس ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی چنانچه هر یک از صاحب منصبان و مأموران دولتی و شهرداری‌ها در هر رتبه و مقامی که باشند از مقام خود سوء استفاده نموده و از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی و یا اجرای احکام یا اوامر مقامات قضایی یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشند جلوگیری نماید، به انفسال از خدمات دولتی از یک سال تا پنج سال محکوم خواهد شد. بنابراین شاکی می‌تواند با ضمیمه نمودن رأی قطعی دیوان عدالت اداری به دادگستری محل مراجعه و علیه شخصی که از اجرای رأی دیوان خودداری می‌کند شکایت کیفری مطرح و مسئول مربوط علاوه بر انفسال از خدمات دولتی به یک تا سه سال زندان محکوم خواهد شد. لازم به ذکر است شاکی می‌تواند همزمان هر دو راه را در پیش گیرد و به عنوان مثال شکایت وی از مدیر مربوطه



در دیوان عدالت اداری حق شکایت کیفری را در تعقیب متهم و مدیری که رأی دیوان را اجرا نمی‌کند، در محاکم صالح از بین نمی‌برد.^(۴) شاید بتوان با توجه به منطوق و ظاهر ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی و تعمیم عبارت «احکام مقامات قضایی» به احکام دیوان عدالت اداری نظریه‌ی فوق را در امکان مراجعه به هر دو مرجع قبول نمود. از طرفی صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی نیز به نوعی تقویت کننده‌ی نظریه‌ی فوق می‌باشد ولی به دلایلی که ذیلاً عنوان می‌گردد نظریه مذکور قابل انتقاد بوده و از دوام و استدلال محکمی برخوردار نمی‌باشد.

اولاً: ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری به عنوان یک قانون خاص ضمانت اجرای استنفاف از اجرای احکام دیوان عدالت اداری محسوب می‌شود و مرجع صدور حکم مجازات در خصوص این اتهام با صراحت کامل معین شده است و ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی خروج موضوعی دارد.

ثانیاً: رعایت قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی از زمره‌ی قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی است و اگر قرار بر این باشد که مراجع بدون رعایت حدود صلاحیت‌ها و اختیارات خویش اقدام نمایند، جامعه با هرج و مرج و آشوب مواجه خواهد شد و با عنایت به این که صلاحیت دیوان عدالت اداری نسبت به دادگاه‌های عمومی از جمله‌ی مصادیق صلاحیت ذاتی است و ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری موضوع مجازات امتناع کنندگان از اجرای احکام دیوان را در صلاحیت ذاتی دیوان عدالت اداری قرار داده و با تصویب قانون خاص عملاً این موضوع از شمول حکم عام و کلی ماده (۵۷۶) خارج شده است. با این استدلال صالح دانستن دادگاه‌های عمومی در مورد امتناع از اجرای احکام دیوان مداخله دادن دادگاه‌های عمومی در صلاحیت‌های ذاتی دیوان است و الاصل عدم مداخله در صلاحیت ذاتی رازیر پا گذاشته ایم.

ثالثاً: اگر بخواهیم دعای مدنی و جزایی و

اداری در نظام قضایی کشور دارای نظم و انسجام باشد باید از اعطای صلاحیت های متعدد و مضاعف برای رسیدگی به موضوعات واحد جلوگیری نماییم و در مراحل مختلف تهیه و تدوین و تصویب قوانین و نیز تفسیر اجرای آن ها اصل را بر این بگذاریم که در هر موضوعی فقط یک مرجع صالح به رسیدگی وجود داشته باشد. این امر از بروز تعارض و نیز تشتت آرای دادگاه ها و مراجع جلوگیری به عمل خواهد آورد.

رایعاً، قبول صلاحیت دو مرجع ما را با مشکلات و معضلات عملی مواجهه خواهد نمود و به طور یقین ما با آرای متعارض در موضوع واحد روبرو خواهیم شد، به عنوان مثال این امکان وجود دارد که شاکای از طریق هر دو مرجع تقاضای تعقیب متهم را بنماید و هر دو مرجع ممتنع را به مجازات انفصال از خدمات دولتی محکوم بنماید.

در این صورت برای فعل واحد با دو مجازات مواجه هستیم و اعمال دو مجازات برای فعل واحد از نظر قواعد حقوقی و عدل و انصاف قضایی پذیرفته نیست. از طرفی با توجه به صدور این احکام از دو مرجع متفاوت و از دو نوع دادگاه (اداری - قضایی) موضوع معتبر دانستن حکم مقدم نسبت به حکم مؤخر نیز منتفی خواهد بود.

نتیجه گیری

در یک نتیجه گیری کلی می توان گفت هر چند دادگاه های عمومی دارای صلاحیت عام هستند ولی باید در نظر گرفت که این صلاحیت عام با صلاحیت های خاص مراجع قانونی دیگر تخصیص یافته اند. در جایی که قانون گذار موضوعی را در صلاحیت یک مرجع خاص قرار می دهد باید اصل را بر این بگذاریم که آن موضوع از صلاحیت عام مراجع عمومی خارج شده است مگر در صورتی که خود قانون گذار بر باقی ماندن صلاحیت عام تصریح داشته باشد. از طرفی با توجه به بروز مشکلات بعدی و توالی فاسد، قانون گذار نباید صلاحیت مضاعف برای رسیدگی به یک موضوع واحد اعطا نماید؛ هر چند که نحوه تنظیم ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری دارای اشکال است و تعیین رئیس کل

دیوان عدالت اداری به عنوان مرجع صدور حکم مجازات قابل نقد و انتقاد است، ولی با توجه به موارد ذکر شده در این مقال باید بر این اعتقاد باشیم که در مورد امتناع از اجرای احکام دیوان عدالت اداری توسط اشخاص دولتی و عمومی و مأمورین آن ها فقط ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری حاکم می باشد و در صورت طرح شکایت در دادگاه های عمومی، این دادگاه ها باید با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دیوان عدالت اداری ارسال نمایند و از ورود در ماهیت امر خودداری نمایند. هم چنان که نظریه های مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه تحت شماره های ۷/۸۶۵۵-۲/۱۲/۱۰ و ۷/۳۱۳۸-۷/۱۳-۷۳/۵ در تایید نظر فوق می باشد که عین نظریه ذیلأ بیان می گردد: «با توجه به اصل (۱۳۳) و (۲۱) قانون اساسی و ماده (۱۱) قانون دیوان عدالت اداری کلیه واحدهای دولتی مکلفند احکام دیوان را در آن قسمت که مربوط به آن هاست اجرا نمایند و از سویی مرجع رسیدگی و تعیین کیفر برای مرتکب دیوان مذکور است و مورد از شمول ماده (۵۷۶) خارج است.»^(۵) در پایان به این نکته هم باید توجه نماییم که

حکم مقرر در ماده (۲۱) فقط احکام دیوان عدالت اداری را شامل می شود و در خصوص سایر موارد مثل امتناع از دستورات شعب دیوان و یا مقاومت در برابر اجرای دستور موقت دیوان عدالت اداری، حکم عام ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی حاکم خواهد بود. در مورد تقابل این دو ماده نیز به نظر می رسد که راه حل مذکور می تواند راهکاری مناسب تلقی گردد و با عنایت به مشخصات و اوصافی که در خصوص این دو ماده بر شمردیم عقیده ما بر این است که اولاً از اعطای صلاحیت های مضاعف برای مراجع در موضوع واحد بپرهیزیم؛ ثانیاً در مورد ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری عقیده داریم که پیش بینی امکان تجدید نظر خواهی برای مجازات این ماده و نیز رسیدگی به اتهام مورد نظر این ماده در یکی از شعب بدوی دیوان عدالت اداری، مورد تأیید عدالت قضایی و اصول حقوقی می باشد؛ ثالثاً اصلاح شکل و نحوه خطاب قانون گذار در این ماده ضروری به نظر می رسد؛ چرا که خطاب قرار دادن مأمورین و اشخاص حقیقی در خصوص انفصال، صحیح تر و صائب تر از خطاب نمودن ادارات و سازمان های دولتی است.

پی نوشت ها:

- ۱- ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۳۷۸: «واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه ها و سازمان ها و مؤسسات و شرکت های دولتی و شهرداری ها و تشکیلات و مؤسسات وابسته به آن ها و نهادهای انقلاب مکلفند احکام دیوان را در آن قسمت که مربوط به واحدهای مذکور است اجرا نمایند و در صورت استتکاف با حکم رئیس کل دیوان به انفصال از خدمات دولتی به مدت یک تا پنج سال محکوم می شوند.»
- ۲- ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ چنان چه هر یک از صاحب منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری ها در هر رتبه و مقامی که باشند از مقام خود یا اوامر مقامات قضایی یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشد جلوگیری نماید، به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد»
- ۳- مندرج در روزنامه رسمی شماره ۱۷۶۷۶ مورخ ۱۳۸۴/۸/۹.
- ۴- ر. ک مقاله دکتر عیسی کشوری با عنوان: «صلاحیت ها و استثنائات وارد بر صلاحیت دیوان عدالت اداری»، نشریه پیام آموزش، معاونت آموزش قوه قضاییه، شماره یک، سال اول، فروردین ۱۳۸۲، ص ۳۱.
- ۵- شکری، رضا و قادر سیروس، قانون مجازات اسلامی در نظام حقوق کنونی، ص ۵۴۰.